

کتابچه اساس الخیر

محمد برکت

در سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ هـ ق، اکثر شهرهای ایران، از جمله شیراز، گرفتار قحطی بودند. در همان ایام، میرزا عبدالحسین فرمانفرما حاکم فارس می‌شود.^۱ با اینکه از فرمانفرما به خوبی نام برده نمی‌شود، وی برای رفاه حال مردم، اعیان شهر شیراز را جمع کرده و با کمک ایشان، هفت دارالعجزه و یک مریض‌خانه تأسیس نموده و موجب فراوانی نان در میان مردم می‌شود.

تدین در این باره می‌گوید: «وجود قحطی و گرسنگی و کمبود غلات و مواد غذایی در فارس، معضل دیگری برای فرمانفرما بود که نفس مردم را بریده و رمقی برایشان نگذاشته بود. توقع همگان بر این بود که هر چه زودتر تدبیری در رفع آن امور جانفرسا صورت گیرد. این بود که «فرمانفرما ضمن دعوتی از روحانیون، اشراف، تجار و مالکان مهم فارس در مقر حکمرانی، طی سخنانی مبسوط به آنان گوشزد نمود که در این موقع برای کمک به مردم فارس، امیدی به دولت مرکزی نیست و نجات مردم از گرسنگی، به همکاری جمعی نیازمند است، در نتیجه کمک و همیاری آنان باعث شد که اهالی شیراز از قحطی و گرسنگی نجات یابند» و در اجرای اقدامات خدایسندانه در ۱۵ ربیع‌الاول «فرمانفرما از تجار و ملاک، وجوهی به عنوان تأسیس دارالعجزه دریافت کرد و ششصد نفر شهری و دهستانی را در آنجا گرد آورده، خوراک و پوشاک و ذغال به آنها داد». انجام این اعمال کاری عمیق و بنیادی نبود، ولی همین اندازه که توانست گروهی هر چند اندک را از فقر جانکاه نجات دهد، جای سپاس و قدردانی داشت.^۲

گزارشی از عملکرد این گروه در دو دفترچه و به نام کتابچه/اساس الخیر، چاپ سنگی شد و در اختیار

۱. برای آشنایی با میرزا عبدالحسین فرمانفرما و دوره حکمرانی او در فارس، ببینید: پروین‌دخت تدین، والیان و استانداران فارس بین دو انقلاب، بنیاد فارس‌شناسی، شیراز، ۱۳۸۴، ص ۳۵۵-۴۰۲.

۲. والیان و استانداران فارس بین دو انقلاب، ص ۳۷۶-۳۷۷.

مردم قرار گرفت. متأسفانه از جلد اول، اثری در دست نیست. آنچه در پیش روست، جلد دوم این گزارش است که در آن صورت اسامی خیرین و نام محله‌هایی که در آن مغازه نانوائی، جهت رفاه حال مردم، نان عرضه می‌کردند، آمده است.

نکته: روی برگ اول و دوم الحاقی نسخه شماره ۱۸۶۵۳ کتابخانه مجلس، قیمت ما یحتاج عمومی در سال ۱۳۳۶ هـ ق آمده که به شرح زیر است. این یادداشت، تصویری از اجناس مورد نیاز مردم و موجود در بازار آن سال‌ها است. با توجه به اینکه کاتب از کلمه «نار» استفاده کرده، احتمالاً این گزارش مربوط به شهر اصفهان است. سنگ شهر.

سنگ شاه که شهر است.

نرخ اجناس ۱۳۳۶ اول ماه صفر هزار سیصد سی شش.

هفت روز بقولی مانده.^۲

گندم اول خرمن - پنجاه^۳ - پانزده شاهی.

نان گندم مخلوط به جو ارزن - پنجاه - دو قران.

اول خرمن سه ریال.

نان جو مخلوط به ماشک ارزن کارسک و خاک که مزه جو نمی‌داد - پنجاه - هشت عباسی.

نان ارزن - پنجاه - هفت عباسی.

ولی گیر نمی‌آید هیچ کدام!

کشمش آفتابی - ده نار - یازده شاهی.

کشمش سبز - ده نار - هفت صد نار.

شیره - ده نار - ده شاهی.

مغز بادام - یک من - بیست پنج هزار.

نخود بد - ده نار - یازده شاهی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

توت خشکه - یک من - هفده ریال.

نخودچی بد - هر ده نار - هفت صد نار. پرتال جامع علوم انسانی

برنج - یکمن - بیست ریال.

گوشت - ده نار - دو عباسی.

روغن - ده نار - دو قران.

۱. نار: در اصفهان وزنی است معادل ۴ مثقال. محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۴، ص ۴۵۵۷.

۲. عبارت «اول ماه صفر» در ابتدا «ماه محرم» بوده که خط خورده و «ماه صفر» شده است. احتمالاً منظور از جمله «هفت روز به قولی مانده» این است که هفت روز به اول ماه صفر مانده است.

۳. پنجاه: مخفف پنجاه درم که صد و شصت مثقال است؛ یعنی ده سیر یا یک چارک. (محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۸۱۶).

ماست - پنجاه - نه صد نار.
عدس - ده نار - ده شاهی.
ماش - ده نار - یازده شاهی.
لوبیا - ده نار - یازده شاهی.
ارزن - یک من - سیزده ریال.
باقالی خُلم ماشک - یک من - یک تومان.
زردک - یک من - سه ریال سه عباسی.
چغندر - یک من - سه ریال و یک عباسی.
سیب زمینی - پنجاه - هفت صد نار.
کاه - یک من - سی شاهی.
پوست بادام حیوان خوری - یک من - پانزده شاهی.
پوست سوزانیدنی - یک من - یازده شاهی.
همیه (همیه) بادام خشک - یک من - هفت شاهی.
چله - یک من - شانزده ریال.
نفت - ده نار - شش عباسی.
روغن چراغ - ده نار - یک ریال.
اول یک من دو ریال بود.^۱
خشخاش - یک من - هشت ریال.
پنبه دانه - یک من - چهار ریال نیم.
شکر - ده نار - یک قران.
گوگرد - قوتی - سه شاهی.
آرد گندم - یک من - بیست قران.
آرد جو - یک من - شانزده ریال.
مس - یک من - دو تومان.
کرباس شانه هشت - توپی - چهار هزار.
شانه دوازده - توپی - پنج ریال نیم.
استکان - یکی - یک قران.
در این شش ماه.^۲

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. این عبارت بالای صفحه سوم آمده است و احتمالاً مربوط به «خشخاش» است.
۲. این جمله در کنار صفحه آمده، شاید مربوط به تمام اجناس باشد.

۱۸۶۳
۲۰۹۸۱۸

تکلیف
 بندگی کبریا
 اول ماه صفر
 نرخ اجناس ۱۳۳۶
 هفت بقوس مانده
 نان گندم مخلوط جو ازرن
 پنجاه دو قران
 کلهمس انصافی ده نار از نارده
 کمره جو غنی دلا پیا بیست عباسی
 کنهسی بزرده هفت صد نار
 نان ازرن بی پنجاه هفت عباسی
 ولی کبریا امدیح کلام
 توت خشک یکین شتره ریال
 سنجیدگی یکین هفتده ریال
 خود صی بیار یکین صی بیار
 نرغ یکین بیست ریال
 کوننت ده نار دو عباسی
 روغن ده نار دو قران
 ماست پنجاه تته صد نار

شاهی
 کلهمس
 کنهسی
 شیره
 ده نار
 ده شاهی
 مغز بادام
 یکین صی
 بیست حج هزار
 خود
 ده نار
 بازده شاهی

پیام بهارستان / ۲۵، ۵، ش ۱۹ / بهار ۱۳۹۲

عمری ماسی لوبیا ازرن
ده نار ده نار ده نار یکین
ده شاهی یازده شاهی یازده شاهی یازده نار

باقال حاکر ماسک زردک صفندر
یکین یکین یکین
یک نون سمره نار سمره عباسی سمره نار دیکعباسی

سیب زعلنی گاه پوست بادام حیوان خورار
پنجاه یکین یکین
هفت صدزار سی شاهی پانزده شاهی

پوسته شوزائیدی نوم انهم همه باد افشک
یکین یکین
یازده شاهی یازده شاهی

نفت روغن چراغ
ده نار ده نار
سمره نار سمره عباسی سمره نار

ادب مکملی بود
 ضحیٰ خانی
 مکملی
 ہفت ریاں
 پنجم دانہ
 مکملی
 چہار ریاں نیم
 شکر
 دہار
 مکفران
 لوگرد
 فوقی
 سم شکی

اردکندم
 مکملی
 بست قرآن
 از جو
 مکملی
 شترہ ریاں
 مس مکملی
 دو تمان

کرباسی شولہ نہ شہادت
 گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
 ژوپی
 چہار ہزار
 اتکان
 مکملی
 مکفران
 نہ دو ارہ
 ژوپی
 پنج ریاں و نیم



دکن کتابخانہ مدرسہ علیہ الامصار (ع) شمارہ ۳۱۵۲۴

۱۹۱۵

صورت

جلسات ہیئت مجتہدین خیریتہ

سیرازرور ووشنبہ ۲۵ محرم ۱۳۳۶

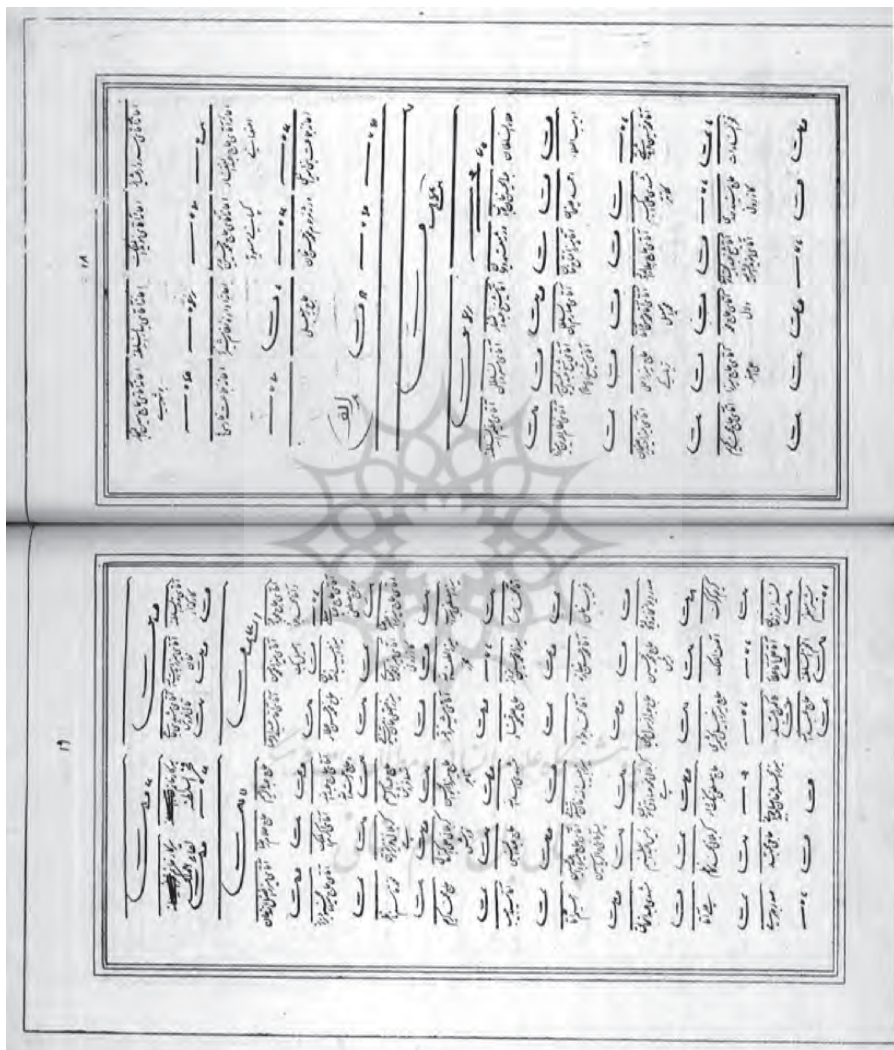
دوین ایالت والا حضرت

عبدالحسین میرزا می فرمان فرما ورفارپس کہ

اولین ایالت تاحال

پوشہ بیگت سال فی مطالعات فرہنگی

زمان اجتماع علوم انسانی



۲۰

ح

که بستی از آنجا که هر دو طبق است و در آنرا یکی بگردد و هر دو یکدیگر را
 ص ۱۰۰

ح

که بگزارند صاحب را از تو بس بودا و صفای بد زبان را با طبع او خیره که
 با صفای بدی از بی حسب غیبی چون در آن یک است که است و است
 می بود از نظر صفای بدی که است نسبت به غیر یعنی بر خود و هر که از شد و
 قیوم غیبتی که کرب که کرب و صفای بدی را در حالت
 در این صفای بدی که کرب که کرب و صفای بدی را در حالت
 این بد و دعب است خطا است
 و این است که در او دعب و تجارت تا آنکه آن را می بیند و
 آید و پشتی را بشمارد و هر که است شاد است و او در دنیا
 آنچه هست و او دعب و او را از آنجا که در این است شد است

ح
 ح
 ح
 ح
 ص ۱۰۰

۲۱

همین صد و بیست و نهم از آنکه که بر سر است که بیست و نهم از آن که که
 ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

ص ۱۰۰

برآید
 عصاره خوانند و بعد از آن چسب میزنند
 اگر در سایر ایالات ولایات ایران یا سایر بلاد
 اعلا از مردم فرستادند و چنانکه در کتابت و تصحیح
 بطور دقیق بنویسند و در صورت لزوم و بطور اطمینان
 و اعتمادشان رسانند که هر کس با او همکاری
 بچسبند و بکند این بینه بخوارند
 برکات و یک چرخ در جیب و در شرف او قرار گیرد
 و بخیر و کامیابی و امانت و سعادت و سایر امور
 نوبت و درودیم عاصم شکر آقا شریف را در
 درستی از ایالات ولایات کسی بیکر حسود
 محاسبان عالی رتبه را بنده درود و تحفه
 کینا دار کند و نگاه داشته باشد

بمن باند تو دان که یار راست خضر است الله اعلم
 فرما لغوا دست بگردد و رفته بگردد که غافل
 این صابونیم و شکر بیکر عمل بیکر می
 ایران بود که با ما بنده است که در بدو بصورت
 رسیده اند و لیکن تا سازند شکر بیکر
 عصاره خوانند و بعد از آن چسب میزنند
 اسامی و عنوان بر این امر شخصی و عارض است که
 داد و بیداد نمیکنند
 از اول خرمن بارسانان مجال
 نان بیکر جو پاکت حاصل است این
 کین بزرگ عاصمی و مستان بیکر
 که بفرود بزرگ و دران شود و نان
 بزرگ عاصمی کین پارچه رود و بی است در بایست نمود
 تاسی در روی او بود که در او شکر
 خنجر

وقف کتابخانہ در علیہ الامام صراج

